

پروان آمد چند سواری عقب که دند تو نهند کاری بکنند جلو اینجاست که زار کال بزرگی بود آن طرف
 پست و بلند بی یاد داشت از آنجا که شکر کجاست که پیمانند رسیدیم باد سردی از پیش روی میوز
 میوز شد و حسام اسپانسه ساری بودند سردی هوا و باد خشکی که میوزید باعث خشکی شد با این
 که تمیز پست کشتی از نگاه دارند نارم سیرند کشتی خودم هم تا خسته کنار شط رسیدیم که کشتی مانده بود
 قدری تا آنکه گریه پست کشتی گذار شد کشتی رقم همراهان هم آمدند بنا فرودیم محمد حسن
 روزنامه خواند عکاسی چند شب عکس انداخته بود و کشتی بجای غسل که و غنای اشعار را
 که میرزا علی جان نوشت تعجب نیاورم معاد قازو غیره انداختم خورد سمت است شط اطراف
 عرب خیلی بودند سیاه چادر و کپرداشتند و همه جا با صبح و کاوا آب میکشیدند که خانه
 و اشجار دیده شد سمت چپ صبح آب و عشار اعراب بودند طرف است بالتبیین
 ارضنا ارتعاعی داشت رفرفت طبیعت زمین تغییر کرده سنگ در یک پیدا میشد در کفر
 خان بخار جمع را دیدیم که با قوه خودشان بار و ما نشان اعبور میدادند باد و در پنجاه میگذا
 میرزا بزرگ خان کار گذار سابق بعد از او را شناختم را می است که از سمت کاظمین می آیند و محل
 موسوم بدجیل منزل میکند عصر منزل آمدم ما خواندم چای صرف شد دارد و دراج زیاد
 کرده بودند اراضی منزل پس کالج در یک بوم است راه این منزل خشکی دره و ما

زیادداشت است و از هر موسوم بطنیه عبور میشده است که فصل بارندگی از سمت ۱۹۲

جبال سرحدیه آبی باین منبر جاری میشود عربها کثوف العوره مردم را از آب عبور میدادند

عشای عرب که چادرهای آنها امروزه در طرف شط دیده شد آل بو فراج از طوائف عشیره العره

عشیره خبیج بوجاری مسعود جنود



روز چهارشنبه پنجم شوال امروز باید پاره برویم میگویند از خشکی شش فرسنگ راه است

از منبر پرده پروان آمده بکشتی نستم اشخاص در روز بعلاده حسام السلطنه و زبیر خواجه محمد

میرسکار بودند همه جادو و طرف راه عشایر عرب ساکنند تقریباً در چهار فرسخی سمت است انار

بزرگی از قلعه و باره و عمارت بنظر آنکه که خراب شده ریخته اثری باقی است پریدم گفتند جاشیه

یا جالوستیه از بناهای خلیفه مازون الرشید است و پیش از این آثار کاروانسرای قریب

بسط دیدم گفتند خان مزارقچی است که زوآر منزل میکنند امروز جزیره و شعبات در شط

زیاد بود سمت است غنچه بره کوچکی بود که خشکی هم راه داشت نور محمد خان مشیخت از آنجا

۱۹۳ کشتی در آنجا بود از توقف در کشتی پست شده بودم گفتم کشتی اینجا باشد و حرکت نکند

بجسکی که ششم جمعی نامن آمدند معبر الممالک امین الملک محمد سخا افواجیه میرزا علیخان

محقق ناصر قلخان میرسکار عضد الملک عکاشیبا امین حضور آمده بودند معارف

حال محمد علیخان و عبد القادر خان سرب سپاره از صحرای پیدایشند درین صحرای پست

که مخصوص کبیر است درختهای کزبدری است که پیاده در آن پنهان میشود مثل اینکه غلامعلیخان

گفتم در آنجا سیر اندوختن بزرگی از زیر بوته پرون دید تفنگ چارپاره زن از میرسکار گرفته اند احم و در

بود خورد قدری در کنار راه رقم کشتی این حاصل دور رفت بود بقایق ششم امین حضور عکاشی

و هجاشتی نامن آمدند سایر در ساحل معطل ماندند قایق بزرگی که بردند که حضرات ابگشتی بر

قایق کبیره متعلق شد قایق کبیره ابدوشس میکشد بقایق می انداخت جریان آب هم طور

بود که قایق متزلزل بود و در محل خطر از کشتی طاب انداختند قایق را محکم بستند که حضرات با

خودشان ابگشتی رسانند وضع و حالت مصححی بود با بجد امرو در زمین راه نزدیک همان قلعه

جای پدید شط انار قل قدم پیدا بود و سنو چندنی آجرین دست راست شطابانی است و این

قسم انار که غالباً از عمد عبا پسین مانده بغاصدهای مختلف حالتیه را با شماره متعلق میکند

پس تعزوب باقی نبود که در کنار در جلیج کنه لبند کم طری دین شد و آب شط بدو شعبه منقسم

در میان حادثه کشتی با در ورطه تردید افتاد که اگر کدام شعبه حرکت کند سر و سمت استخوان کشتی
در مرد و شعبه انحدار و تنزی آب و نزدیکی سطح زمین و کمی عمق فریب بسا و آب بود بلاغره از شعبه سمت
کشتی حرکت آمد و غافل از اینکه کشتی منجبت انده ایم بفاصله اندک صدائی با خبری زلزله کشتی
در جایی ماند تقریباً نیم ساعت بغروب مانده بود که حرکت ماندم از اطاق مخصوص خود بیرون آمدم
بسطح فوقانی کشتی که مجمع اعیان عثمانی و ایرانی بود رفتم کتیان و عکله کشتی جبهه را کردند پس با کجاء
بیچ علاج سودمند نیفتاد و همچنان کشتی منقلب مینامد و شمالاً از پیش رفتن و پس نشستن عاجز بود
این نقطه که پای در کل مانده ایم محاذی یورت کیزره اعراب بیوی است و چهار آنقدر معموله و شنگ
که توانستند مردم کشتی را یک شب آذوقه بدهند مردم غالباً کشتی گرفتار مانده اند مرغی از بالابان
خودم بر گشتم اول علامت علی جان و بعد از او آقا رضایی و بیاشی را باقی کبابه فرستاده پیاده
روان کردم که حالت کشتی آبار و خبر بدست بسیارند در اطاق بعد از ادای فریضه شام خوابتم
بعد از آنکه تعالی بانان کباب حبه و تخم مرغ آب پزیده شد و حال که سه ساعت از شب گذشته است
در اطاق کشتی اتفاقات و حالات امروز را تا این ساعت نوشتم هنوز صدای طناب و نجیره آید شده علاوه
ضعف شدت بخار و صدای هر خفا متضلل شنیده میشود علامت نجات نیست کشتی خرابی حرکتی
کبری ای یوچ که زود در همین نزدیکی سخت و محکم بجزل نشیند و این هنگام از ساحل شط صد بارخواست

ابراهیمخان نایب امیر آخور برای من اسب آورده بود برای حاضرین کشتی هم آمده مال سواری آورده اند
 خدا بجانم برکت است با محمد علیخان این سلطه کبشی آمدند محمد علیخان مسلح و با تفنگ وارد شد
 پرسیدم گفت از اینجا تامل اردو فرسخ است بتصور بعد مسافت و انقضای وقت و موقع غریب
 رفتن را فسخ کردم غم خیل با قامت بدل شد که تمام سلطه بارو و برود بروم اعلام کند که کشتی
 ما نیم صبح می آیم اسبها را هم فرار شد در همین اواخر با صاحب کجاها دارند با اینکه نجساعت است
 گذشته در کمال خشکی بودم باز رفتن بارو را بهر ملاحظه راجح دیدم و ما بنا قایق فرستادم آوار دادند
 که اسبها را بر گردانند باز نسکامه در گرفت های موسوی غریبی شد اسبها را تا پای پله کشتی آوردند
 سوار شدند الا بعضی که نیامده اند معاینه چشم کنباره رقم اسب آوردند سوار شدم سوار شدم
 سرور را پیچیدم برای دشمنی و نمایندگی راه بعضی فانوسهای کشتی را با ما آوردند و محیط طور تا منزل
 عمران چراغی در دست داشتند در راه با حسام اسلحه صحبت میکردم ماه در شرف غروب در افق
 شعاع مختصری داشت نیم سرد میوزید در دست پاس روی نیم و سواختن قدرت گذاشته بود
 ابراهیمخان نایب امیر آخور با کینه عرب در جلوه لیدی میکردند ابتداء نسبت شمال حرکت میکردیم بجای
 رسیدیم بطرف مغرب منحرف شدیم بله عرب اتم انعام داده در خضر کردم و چنان میرانیم
 تا چراغی از دور نمودار شد با احتمال اینکه اردو منزل است مشغوف بودم نزدیکتر فتم چراغ را

متحرک دیدم پیشتر معلوم شد آقا رضای و سببش است برای من شام و رخت خواب آوردن ^{شب} ۱۹۶
 ما را دید بر گشت پرسیدم از راه چه مانده و تا منزل چه قدر باقی است گفت دو فرسخ کمتر است پان او چه
 و تحمیل افزود که از گذشته موقع خواب بسیار خسته بودم خلاصه را ندیم تا آبادی شهر دیده شد اول
 بنائی که دیدم برج متوکل بود که در تاریکی شب از کنار راه در طرف است رویت میشد بنای عظیم و مرتفعی ^{تنت}
 از آنجا گذشته از کنار قلعه گذشته در ساحل در جلاد رود و سپهر پرده زده شده بود شتاعت
 از شب گذشته منزل وارد شدم و درین نیم شب سکامه از نبودن آذوقه و علقین پا بود این یک شب
 و منزل خان بنجار پردهم جنلی سخت گذشته است گاه خرداری بیت نومان یا پشتر دست نمی آید

سایر چیزها را بهمین قیاس میتوان معلوم کرد



روز پنجم سوال صبح با کمال کسالت در نگاه از خواب برخاستم خشکی لب و خجالی و حرکت بی سنگام
 اگر کسی منورباتی است بنامه منزل صرف شد بعد از نماز بعد از نماز بیرون آمدم تا دروازه شهر
 خیابان اردو افتاده چادر زده اند از اردو و مال که پیشک و ده مانگی آسمان به وسیله خیزدست نمی آید
 سگام غریبی است در چپانسا و سایر سوزندگی مانده اند شاکر کنگالی با اتفاق شیرالدوله
 آمده است اما کاری ساخته شده چیزی یافت نشود مقدما گویا برای اردو چیزی ندارد مگر زده بود
 گفت که دو دوزخ کار کرداران این بد وسیع اثری مترتب نیست بهر حال وارد قلع شدیم ضحاک
 محروم است سکه قلیل دارد که تقریباً از سیصد خانوار عدد آن منبکدزد مردم تنگ معیشت
 بی بصاعت مستند خانه داخلی محقر و مختصر کوچ مانگ و کیش است در انتهای کوچ مانگ یک محوطه کرد
 آن نسبت آن کوچ مانگ میدان وسیع داشت و اردو صحن مقدس شدیم کنبد عسکری علیها السلام
 که خود خدمت طلای آنرا مباشر بودم جنسی با سگوه و با جلوه بود صحفهای اینجا که سه محوطه است و
 بزرگی کمی کوچکتر توسط مرحوم شیخ عبدالحسین مجتهد از جانب من تقریرات شایسته شده است
 آقای سید علی کلید دار و معدودی خدام با علمها و آداب که دارند استقبال آمدند آقای شیخ محمد
 مرحوم عبدالحسین و آن خود میرزا محمد باقر پسر مرحوم طازین العابدین سلما سی که سالهاست در سامره مجاز
 خستیا کرده بودند با آداب زیارت روضه مطهره وارد شدیم نماز خواندم بیرون آمده بمقام بیست

حضرت صاحب الزمان صلو الله علیه و سلم او را کبندی کاشی کا پی از بناهای مرحوم محمد علی میرزا
 ۱۹۸ حاکم کرمانشاهان است و این کبند در شبان مسجدی است که شخص اول وارد میشود و غسل میکند
 با کعبه ساده سفید کرده اند ازین مسجد درمی است که با پله پائین رفته فضا بے دیگر که هم مسجد است
 و مردانه است میرسد بعد از آن فضا بے کوچکی است که از سمت جنوب چند روزن بجای روشنائی
 به پسران اردو در قتهای این فضا در می است که در عهد ناصر بابت عباتی ساخته شده
 و در نشه و شمس ببری است با علی درجه اقباز ثبت شده و در صناعت تجاری از
 نقایس در کار است با اینکه این زمان آنگونه شده در مورد و در بخت و نگاه اری آن سحر
 شده بعضی جای از اشع و آتش گشته سوخته اند منور مثل بستر چوبی بر جلوه کر است که
 در تاریخ آن ثبت شده بود بمیرزا علیخان کفتم باروشنی چراغ شرح آرا خواند و نوشت این است
 که درین روز نامه ثبت میشود

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ قُلْ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ الْمَوَدَّةُ فِي الْفِئَةِ مَنْ تَقَرَّفَ حَتَّى تَزَلَّ فَيُحَاخِئْنَا
 غَيْرُ شُكُورٍ وَأَنَا مَرَّةً سَيِّئًا وَمَوْلَانَا الْأَمَامُ الْمُتَقَرَّبُ طَاعَةً عَلَى جَمِيعِ الْأَنَامِ أَبُو الْعَبَّاسِ
 أَحْمَدُ النَّاصِرُ دِينَ اللَّهِ السَّبِينُ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ وَخَلِيفَةُ رَبِّ الْعَالَمِينَ الَّذِي طَبَّقَ الْبِلَادَ إِحْسَانًا وَعَدَلَ عَمَلًا
 الْعِبَادَةَ وَفَضَلَ قَرْنَ الْأَمْرَةِ الشَّرِيفَةَ بِالنَّجْوَى وَالْيَسْرِ وَجُنُودَهُ بِالنَّيْدِ وَالنَّصْرِ جَعَلَ لِأَيَّتِهِ الْمَخْلُوقَاتُ

لایموی جواده و لرایتہ المتجددہ بعد آنمختوما بزبادہ ہے عن تخضع للاقدر فطیبعہ عواصیبا و ملک تخضع

للملک فملکة نواصیبا و تیوتی المولوی کسین بن سعد الموسوی الذی یرجو ایحیاء فی ایامہ المخلدہ

و یمنی اتفاق عسره فی الدخار لدولتہ المؤیدہ . استجابا لندہ دعوتہ فی ایامہ الشریعہ النبیہ من

ست و سماء الہلالیہ

این در چندان بزرگ نیت بیات آن ہلالی و در اضلاع آن دو صفحہ خارج از سطح اصلی شدہ یک جا

خط کشی متن آن اسپلی نازک دارد . سایر ابطر زبای مختلف ثبت کردہ اند و این فی الحقیقہ چارچوب

و پنجرہ است . وسط آن دری است کہ وارد یک فضای کوچک مخفی میشود . اینجا را آقا شیخ محمد کا

کردہ است با اسم من رقم شدہ چہ اپنے انور خستند و اردو انجا شدم در سمت قبلی این ضنا چاہ

دوران ابابہ پنک مر مر فرسک و ہاند محل ضیبت کبری خاتم الامم علیہ السلام اینجا است عمق چاہ

منہاد و فرج است بوی خوشی از آن ساطع بود سر چاہ دو رکعت نماز خواندم گفتند کہ مردم بی ادب

چاہ میروند خاک بر میدارند . آقا شیخ محمد کفتم شبکہ مطلقا بی بازو در چاہ نصب شود تا

اینگونہ بی ادبہا باشد بعد از نماز و دعا پر و آن آدم برای ملاحظہ و سپر کشی تعمیرات بیام رقم طلا

کنید و تعمیرات عمدہ خوب شدہ قدریم وضع شہر و اما رکنہ اطراف الملاحظہ کردم پائین آمدہ

حسام پلطنہ و مشیر الدولہ برای قرار داد امر آذو غنہ خواستہم صحبت کنان از دروازہ دیگر شد

۲۰۰ که بسمت شمال است پروین آدم از مخازات خانکه حاجی صالح کتبه تاجر معروف ساخته و برای آمد
زوار وقف کرده و خانه خوبی است که ششم در آبادی شماره کو یا این عمارت اولین بناست در خارج
قلعه آثار و رسوم برجا و قلعات و عمارات بسیار است اول بنایی که بقعه حالتی شهر است
بنای مرتفعی است که بمسکول عباسی نسبت میدهند مناره ضخیم و بلند است که از پایین مخروطی ساخته
شده راه آنرا از سطح خارج باریج بالا برده اند رفه رفته باریک شده و سپدن طاقی بینات
تحت قیل ساخته اند راه این مناره ده مرتبه دور زده بالا میرود و آنچه که گور است سواره با اسب
بالا میرفتند با وسعت راه و مسانت بنا جای انکار این قول نیست و اگر با شل روزی امتحان است
و قاطر بالا برده باشند ممکن است لکن در محلی که ارتفاع آن برای سنجیح پیاده دشت انگریز است
عبور و صعود مال نظر مشکل می آید فاصله هر مرتبه این باریج بدگیری تقریباً ده ذرع تمام است و
بالا همه سمت خوبین میشود جمعی مردم تجاش بالا رفته بودند چنانکه مار سپیدیم پائین آمدند
خواستیم خودم بالا بروم دو مرتبه هم طی کردم عند الملك میرزا علیخان آقا و جیه استخوانی هم
با من بودند از نواح راه مرز را آجر شکسته و ریخته است پست بلند و بعضی جا سنگ شده بعد از
حرکت متدیر هم پستیزم دوران سرد کوهی است بالا رفتن مصیبتی داشت در همان مرتبه دوم
نشمم عکات باشی حاضر بود عکس می انداخت عکس را در همان مکان که نشسته بودم برداشت

۲۰۱ قدری مانجا نشسته اطراف را بادورین ملاحظه کردم چای و عصرانه صرف شد پائین آمده بارود

برگشتم قهر چیخان سر قریب نژاده بود اجازه زیارت که میخواست نآذون در مختص شد



جمعه بیستم صبح سوار شده بسمت خرابه و اما رکنه سامره است رفتم منورده کار آذون و علقین ارد
نواپسته اند فراری بدست مردم ازین جهت پریشان خودم کپل بودم غالب قهرین ارد و اضطراب
زواید مال و آدم خودشان ایاز نمت قرآنه بقصر شیرین فرستادند یا یعقوبیه و شمران کردان
با جمله اول عمارتی که دیدم اثر قلعه و شهر پست است که منور میتوان وضع بیوات و میات آنرا معلوم کرد
درین میان بعضی عمارات باقی است از جمله طاق و کرباسی بطرز طاق کسری است بنیان ارتفاع و وسعت
اما آن سپک نمونه ساخته اند در دو فرسنگ مسافت و قلعه دیگر بود که در محتل مرتفعی مشرف
بدجله ساخته شده دیوار و برجش قرار است تا این دو قلعه هم بقاصد مختلف آثار قلعه و عمارات
خراب نیا بود قریب باین دو قلعه در دجله شعبات بهم میرسد طبیعت ارضی تغییر کلی یافت سنگ
در زمین پشته بود و انحدار آب و کمی عمق آن پشته محسوس میشد در کنار یکی از شعبات شطرنج

بنار پیاده شدیم پیشه متها بودند از سامره اینجا آمد و شد زیاد بود در قریه موسوم به ^{نیشابور}

که در نزدیکی بنار گاه ماست گاهی پسران کرده اند همچون آب شیرین غای کاروانی سنگمانه بر پا بود

مشک گاه مثل پستک است میگفت بعد از بنار سوار شدیم سمت بالای شطرنج ^{بگری} آ

بنا قطع در رسوم عمارات بود اینجا از جمله قیوان اسب عبور کرد گذرگاه معین اردو جزیره در میان

شطرنج و وسیع و مشجر یعنی درخت کز بود زیاد داشت احتمال اودم که در آنج و تیهود داشت باشد بان

رفتم تیهود در آنج زیاد پرید چند تا با تنگ دوم عبدالقادر خان پسر تپ و دیگران قوش می انداختند

در آنج و تیهود زیاد میدیدند یک تیر تنگ بموقع تمام انداختم برای تیهود روی اسب که شدم عقب تنگ را

استخوان باز بود صد مرد و پشم در آمد دیگر تنگ بنده اتم قدری تفریح کرده در ساحل شطرنج

خانم عکاس باشی چند صغری عکس از ما و عمران انداخت عربی دو مشک اباد میکرد سرش را می بست

فوری می ساخت مثل و ترقوی آب می افتاد عبور میکردم عکاس باشی عکس عرب ام انداخت ^{سوار}

از سمت آبادی ساپس و اسکاوی منزل مرا چنگ دوم معان مغرب اردو شدیم ^{الیک} والد شاه

و سایر که از عقب می آمدند و کشتی موسوم با ^{سپهر} بودند متعاقب کشتی با خلیج سخت بکل چهار شدند قایق هم که

کشتی بود مشک تر او ده آنها با ساحل قطع شد در کشتی بی آذوقه مانده چینی خسته یه بودند بالا ^{کفتند}

که اتفاقاً پیدا شده بود کیناره آمدند امشب سامره رسیدند

روز شنبه پنجم سوال امروز از شماره کوچ میسریم ذی الحجه امروز نسبت طهران غزیت میشود صحیح
 حمام رقم حکیمباشی ظنون آمد و استنالی از معطلی خودشان و والده شاه در کشتی موسوم بالوس که متعجب
 گشتی با کله نشسته بود حکایت میکرد که بکلی دشمنان از ساحل کشته و یک شب در روز معطل مانده بودند
 بلاخره با سعادت یک قهقهه اعراب آنرا حسی آورده بودند بساحل آمدند و امروز والده شاه سوار
 وارد شد خیلی سخت بدگذرانیده بودند

بعد از حمام بقصد زیارت سوار شدم اول بمقام غزیت رقم حمام تسلطه مشیر الدوله
 وزیر امور خارجه پاشا امامی بودند در سپر چاه دو رکعت نماز خواندم میرزا علی کتیبی کتیبی
 در اینجا تاریخ از تعیین میکرد بعد از نماز و تقدیم شرایط زیارت پرون آمده زیارت امامین
 عسکریین علیهما السلام رقم ضریح امامین فولاد و از بنامای مرحوم شاه سلطان حسین صفوی ^{خاندان}
 ممتاز است در یک ضریح فولادی اول مرقد امام علی النقی علیه السلام است دویم مرقد امام
 حسن عسکری است سوم قبر خیر خاتون و حضرت صاحب الزمان علیه السلام است
 در ضلع شرقی ضریح فولاد ضریح دیگر بنامی است که حلیمه خاتون دختر امام محمد تقی علیه السلام در وقت
 بنامی این کنسید و تبعه از مرحوم احمد خان دهنلی است داخل بقعه را محمد علیخان بندگی که از نوادگان
 لکنا سوار است آنجا بندگی تمسار کرده است کنبدکاشی مقام صاحب الامر علیه السلام و مسجد

۲۰۴ و شپتان آنجا از بنای مرحوم محمد علی میرزا است کاشی کاری صحن و طاق و نما و دو مناره و ملامت
کعبه مطهر از تعمیراتی است که مرحوم شیخ عبدالحسین مجتهد از جانب امامتصدی بوده است یک
چهل چراغ هم با مصارف و شانی سالیانه از جانب من پیشکش شده در واقع آنچه است قدس
و چراغ دیگر نیست درین روضه مطهره مثل سایر شاهانه تورات و تعلقات نیست زینت آن
خیلی کم است خلاصه بیرون آمده سوار شدم در خارج قلعه سامره بکالپ که کشیده
منزل امروز خان بخارو کو با شش فرسخ کمتر پیشتر است بعد از طی یکدو فرسخ بهار پیاده
پیشتر متجاوز بودیم در عرض راه یکدسته روزا رقصا و فشد پشترانی شیراز
و بعضی متفرقه بودند پس از صرف بهار همچنان بکالپ که میرقم تا اما رقلعه جاتی بنام
شد اسب خواسته سوار شدم از میان قلعه عبور افتاد و معتقله تقریباً مساد
ارک طرزان است حصار و برجهای آن باقی است از عمارات وضع و اسلوب از ما معلوم
کردیم که از آثار و رسوم قلعه گذشته بودیم و درختهای گرد و صحرای پشتر شده انبوه دخت
و بوته حالت جنگل داشت دریاچ و تیمور زیاد برجواست بقصد شکار دریاچ رقم دیبانشی جلو
میرفت بقعه خود شش رکنار کشید فریاد کرد دیدم کرازی پسران آمده بستم من می آید با
تنگت ساچ که در دست داشتم خیلی نزدیک انداختم بغیاد کویا ساری اصلان و سایر مردم تنگ

۲۰۵ انداخته بودند از شرط گذشته که نخبه بود پانجمت جاده زانده بجای که ششم نخبه کنیم
 معروف بنهروان امروز از یک فرنگی سامره همه جا درست است جاده دیده میشود و نتوانستیم
 معلوم کنیم که این محسوس را در چه نقطه از شرط شعب کرده بودند تخمین و قیاس باید از جای دور جدا کرد
 باشد حالا بجای بار است که هیچ آن بنیگیر و بیفایده مانده است در کنار همین بن نخبه مقبره
 دیدم تخمین کردم گفتند قبر برابر اسم بن مالک است خان مرزا قومی عم که وسط راه و میان منزل است
 در کنار جاده واقع است آباد است لکن سکنه ندارد برای ادای نماز ظهر و عصر در صحرای سبزه
 چای و عصر آنه صرف شد مقارن غروب بنزل رسیدیم چاور مار کنار در جل زده اند شب

خسته بودم بعد از شام زود خوابیدم



روز یکشنبه غدا نذرتزل است علی الصبح پروان آمده سوار شدم از خان بخار که
بکالک ششم بعد از قطع مسافتی در صحرا برای بنابر پیاده سکار چپا آموی نده آورده بودند اصلا
میکردم آزاد گردیدم و جدو شاطرا راه صحرا گرفت در عنج دم تازی بکشند فارغ برود بعد از
بنابر بار بکالک ششم جاده میلی افتاد که آب شسته و کوه کرده است سطح آن هموار بود گاه
خوب حرکت میکرد دو طرف این میل که نسبت سطح آن مرتفع است بکاروان کشتن بوها
دیگر زیاد دارد قریب و فرج در همین میل را ندیم درین بین میر سکار آمد گفت در سمت راست
سکار گاهی است اسب خسته سوار شدم قدری مانده از خسته اعطی که نسیم آب این نسبت
باز روز که ارگشتی ملاحظه کردم خیلی کمتر شده است از هر که پیشه بیکل کرو بود تزاران بویه بسیم
اراضی این طرف نهر را غالباً آب شسته پست بلند و نامواری بود ساری اصلان این جلوت
قوچیا پیچیدها بودند دراج زیاد پرید بحباب و قیاس نیاید قوش الیدرم مملو از
آورد دراج اندامم گرفت کشم سیر کردند یکد و قطعه دراج سم با تفت زوم خاک بسیار
پروان میاید از هر طرف غیب میکردند منم سکار که از رفم دراج متروک ماند که از بندگی از زد
من پروان آمد اسب تا هم تا مسافتی تعاقب کردم بعضی وقت که درخت دبوته زیاد بود
حرکت اسب بصوبت داشت که از هم ایستاد و خواستم با کلوله بزم محله برای اسب من بکشت

۲۰۶ و چیزی نماند که اسب امجروح کند باو پستادی اسب اعتبار کشیده صد نه گراز را دفع کردم و با

زدم که توانست حرکت کند ابراهیمخان نایب و حبیب الله خان شکارچی و آقا رضای و بهاسی

بودند ابراهیمخان اسب باصن احتیاط نداشت سخت زهر خورد اما صد مباد و نرسید این را

گویا در طغیان جلاب میکرد مثل زمینی که زلزله دیده باشد همه جا شکافت و سوراخهایی

پیدا کرده است خیلی با احتیاط می رفتم نزدیک جاده کالک خودم را تعقیب کردم گفتند از زمین

برده اند ناچار با خستکی همچنان سواره را ندیم با دخلی میوزید خیلی اذیت کرد در راه تحت و

حاجی میرزا علی مقدس رسیدیم امین حضور و آقا وجیه رفقه احوال پرسیدند معان غروب و از

مثل شدیم خیلی خسته بودم کفتم حمام گرم کردند تغییر لباس و رفع خستگی کردم بعد از مغرب گنا

خواندم مشغول شام خوردن بودم کشتی پاشا آمد از محاذات سر پرده گذشت موزیجان ز دجنت

بکل نشستن و معظلهها که در رفتن سامره ارگشتی دیدم چنان سبب نفرت شده که دیدن کشتی و

انگیز است بعد از شام عکاسی میرزا علیخان محمد علیخان امین السلطنه حاجی میرزا علی مشکوٰه الملک

آمدند حاجی میرزا علی زین خور و خورشید در جبر سیتب و گذشتن بان و بار از روی او و شکستن و

سرو صورتش را نقل میکرد منور نم پنی و صورتش مجروح و کج است داستان مضحکی بود شب

مناب با صفاست قدری در کنار جاده راه رفتم و بعد خوابدم

روز نهم شال تنویر فرسب چهار فرنگ راه بود کالک ششم حمام السلطه شیراز
 دخت پاشا سار بود امروز جاده سمت شرق مخوف شده از ساحل شط دور افتادیم
 صراحت و راه کالک خوست محمد رحیم خان سرتیب نزد مصطفی قلی خان پیشکار بعضی
 ازین منزل جدا شده بنجد او رفتند که از سمت بصره یا راه بکوه بروند و پس از آن میرزا را دیدم
 که از آمدن سامره تعجب کرده و همین جا مانده بود قدری صحبت کرد و بآبادی مغربی موسوم بسلی آباد
 رسیدیم باغ و نخل و خاوازی زیاد دارد و پهلایش آمد که ما چاراسب خواسته سواری
 از کوه باغها و کناره نروده میکند ششم شتری دیدم که از پل تعریض شده افتاده بود و نه برای این صفت اسم
 عین و انباشته همین است چهاره شتر از حیات نوید و از زمک تا یوس کردنی بجز در آن کرده است
 گاه و استعانت میکند صاحب شتر از یوس شتر گذاشته و گذشته بود و خلی دم سوخت بحال شتر
 رحم آوردیم که بادست و پا که درین بین ازین جا ملک چه قدر عاجز و بدست و پاست قدرتی
 کشت کردیم که جمعیتی آمدند با طباب و چوب شتر از بنده محمد ملک را که هم باستد شتر است
 پرون کشتند و وقت صبح و بی عیب پرون آورده از مرک و هلاک نجاشش داده بودند در حاج
 آبادی نخلستانی بی دیوار بود بنهار پاده شدیم در غزنی مسافت از بنهار گاه نهر و کوشش آمد
 یک پل کم عرض مخصوصا است جمعیت غریبی شده بود مرکب آنرا کالک و تخت روان با بر خاطر

و سر سوار و سپاه بر میخواستند از هم نمی گریختند راه را بسته و خودشان را مطلق کرده بودند نقد
 کشت کردم که مردم و باران را بر ما ایزل کند زاده بخت از بند خودم که شتم و الی پاشا هم با خدیو و عمال
 ایشان بود مردم را غنیمت میداد و از کرم و اندک فاصله واقع شده بود باز پیش من مطلق و شقت
 عبور کردیم که خدمت چپ در باغ زیاد است مواسر بود خودم خسته بودم طعم بیکار اقبال کرد
 جانکوش ششم رو بتزلز اندیم در سمت راست جاده ده مقبری سوم به خدیو رسید و واقع بود در
 چپ کاروانسرای بود موسوم بجای کناطر یعنی قنطرة این تقریب اسم گذاشته اند که نزدیک این طهارت واقع
 شده است دو ساعت و نیم غروب مانده وارد منزل شدیم معتمد الملک گفت با کتوف اگر کارها
 خبر داده اند که قطعی خان اجداد پاشا هم سوالت شده است محمد آید بقصد زیارت که مانده بود
 بخانه خدا رسیده بخارید با کله شب بعد از شام شمعها آندند محمد سخنان مرص شد برای
 عروسی دین کا پاری کرمانشاهان برود



روز سه شنبه یازدهم شوال در حضور توقف شد تا که بختگی و بعضی امور شخصی مشغول بودم و بروز

دست پاشا بخت در عماره و بصره و یابردن کرده و شدتی و او در بخت و بغداد هم خسته

بهرسیده است خدا حفظ کند



روز چهارشنبه دوازدهم شوال بر حضور بشهروان قسم سپرد و مال مردم بیکر کرده اول و نصف

رقه اند عهده الملک و ساری اصلان و خندان جمعی سپاری اصلان برای نظم عبور مردم

و خلوت کردن و همت جسر بساده بودند آب شط چندان کم شده است که از همه جا عبور ممکن است

خلاصه از همه که شده کمال گشته را ندیم و در برابر ما جبهه سیرالدوله دست پاشا بودند

شدم در بندیه از اعراب طبعانی ظاهر شده نسبت به سار عثمانی ما را بجای در نواحی مسجد کوفه و مقبره

یونس علیه السلام که دیده بودم تراعی کرده اند ایالت بغداد و بصره و برای تأمین امنیت از بغداد

سوق عسکر کرده اند ازین اعراب تبعیت احکام و قبول تطیبات مشکل است خاطر دست پاشا مشغول

این امر و دیدم غالباً ایالت بغداد و بصره است این نوع حرکت است با محمد حسین خان رئیس قاجار

دولت و محمد جمیع خان بنی قاجار شام سپانی آمدند زیارت که منظر در خص شدند بعد از نسیبند بعد از قطع

ساقی مستحب جاوه بنهار پاوه شدیم میرزا علی خان نسبی محبت اشعار نوشت مجدالدوله و این

الملك بود مجدالدوله پانات میکرد قدری با او شومی شد علی یک شیر خاچی چند روز با خوش بود

ندیده بودم امروز با شامت وضع آمده بود کتم با یک کاسک نشیند رحمت بر لباید امروز ارگانیک

نگاه میکردم و آتش یکی قریب اعتبار کرده مثل بر تنای که کارالان ضعیف میکند بالابر و پامن آورد پیش

و پس چنانچه جولانها کرد تا رویک مبرک کاسک فزیر اگر فتنه نشد می خورد کلاغی با آدب تمام و شخص خواجه آمد

پس وی قراوش نشسته نظر که از فاضل مید و نسبی و وضع صیاده قراوش و حالت کلاغ خلی تاشانی

و غریب بود عصر کساعت بغروب مانده وارد منزل شدیم مردم و مال خسته و مانده شدند و قرار دادیم

فردا در شهر و آن وقت شود شب بعد از شام حکماشی طلزن آمد از روزها مجامات مصور و غیر مصور کلیسی کرد

از اجازتک فرنگستان گفت



۲۱۲ روز پنجم سیر دوم سوال در شرف ان توقف شد و در امور خارج و شیرالدوله آمدند
 در بعضی امور کوشیدند و در بعضی اوقات را دادند بعد از آن از مهد علیا دیدن کردند و محبت الله
 و بیور سیر را بود بدینسرل عود شد بحضرات و کارهای منور شد



روز چهارم سوال سر قل باط است صبح که برخاستم هوا منقلب بود آسمان پر خیمه داشت باد
 سرد و غبار آلود میوزید کال که درم سیر انصر استخوانی که گمانی غریب است که دارد سار و دم رمضان

۲۱۳ پروت آمده است نزدیک کاسکه خواستم از حالات دربار میسایر کارها پرسیدم از راهها و

سؤالات کردم بعد مریض شده بشهر و آن وقت همچنان کاسکه را دیدم مانکن زهری بنام پادشاه ششم نبرد کرد

و پی در مقابل بود که با راجع وارد حاکم کرده بودند مال بنده زیاد جمع شده همه غریب و استغنا مردم

مردم را بنظم عبور دادند بعد از چهار روزان هم که ششم نزدیک منزل ملک ناز خان سرتیب حسن خان

مردوار را دیدم شب بعد از شام طلزن محمد الملک عبدالملک امین السلطنه

کتابش محقق سایر آمدند حساب و دوشنبه و مواد و دمنده داشت قدری خورد در حساب

مراوده تفریح کردم همچنان طلزن و محمد الملک روزنامه لاتورکی خوانند بعد بلا حقی آمده خودم



دوشنبه پانزدهم بخاطر بیم موانع و آرام بود از خبری از رنگی که شده است زینها بنابر است طراوتی

دارد درین راه بالای شبه مرتفعی بنام پادشاه شده منظر خوب داشت تمام راه و بند و بار مردم که عبور کردند

دیده شد پس از آنکه چهار حاضر شدند با وزیرین براه و اطراف را ملاحظه میکردم مقصد الملك و نظرون
روزانه خوانده بعد از نماز کماله ششم محمد سخاوت کبیر عظیم او خان عزیز از خان قلعه بکری آمدند
غیاث سنجابی در کنار رود و سیروان فیلاهی که در آنجا سیماه چادر زیاد و ریاضت خواندم از میان صحبت و کوهی
مکت خانقین هم در کمزردکی منزل از دست عبا بادی اوه صحر اگر شکستار رود خانه آدم مشیر الدوله
رحمت شاه کمال پاشا علی بیگ سایه بود صحبت کنان از رودخانه که نشسته بار و آیدیم دوست
بعروب مانده بود اگر آید بان و غیره اسب و گره زیاد برای فرود شدن بار و آورده بودند غیر این
قل شش سال توسط ابراهیم خان باب سیصد تومان نقد و یک طاقه شان خلعت اقباع شد بدست من



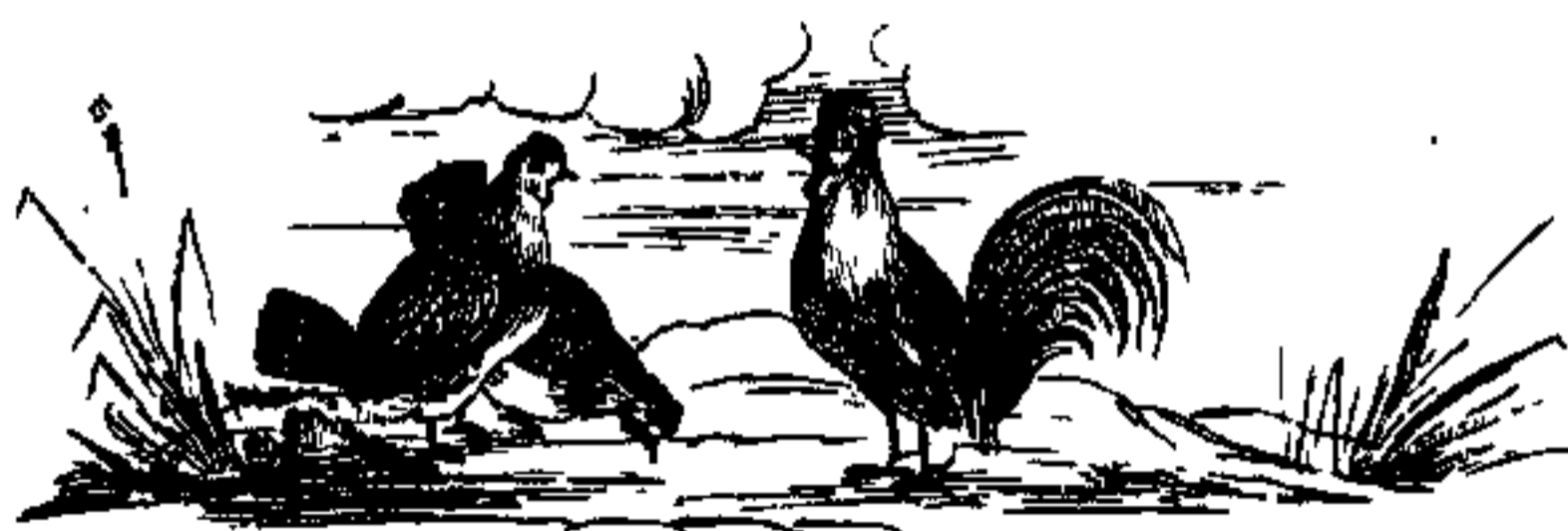
در کیشبه سازدم سوال در خانقین وقت شد بعد از نماز و بر امور خارج مشیر الدوله حجت پاشا
کمال پاشا ناظم اقدیر اخسته بعد از بیانات رسمی بمذون جلوس داده در بعضی مسائل لازم سرصدیه غیره
کشف کردیم بعد از مراجعتی خاسته شد برای پاشان نامورین که از طرف سلطان آمده بودند بمسرا ان والی پاشا
که تصدیقات بودند از اقدیر و ان مرضع و کشتیری و سال دو ج شد بعد ضرورت فرستاده

تا عصر بعضی تحریرات و کارهای شخصی و اتم شب بعد شام ششم تمام شد و منتهی کتاب میخواند امشب ایجان و دو جو

عشاقی حاضرین بود و مترن میرالمالک میماند از باره اینکه علی با غمی مع و طرد بخانین آمده و مترن چاره

این خلوت و رود داده است و امر در حضور در او پرسیده میزده فریاد میکرد پس همانها عرض میفرمود

بحال این خلوت با یرقت کرد که محب مبتلا شده است



روز دوشنبه بنفتم سوال عصر شیرین فرستیم علی الصباح بکام زنده رفت پوشیده پرده آن دم پاشان

تا ساعتی بیایست همراه آمد مو البر و آرام بود و طراوتی داشت درین راه چهار پاره شدیم پاشان

آمده و واع کرده بگشتند بعد از نماز سوار شده از دره نا و ما جورا شکار گمان فرستیم تا باز بجاده رسیده بجا گشتیم

درین الملک میرزا کرنا پاشان آمده بود قدری صحبت شد و حالات پرسیدم و وصاحت بزوب نامده

و اردو مترن شدیم چادر با راکت کرده و خانه الود جا خجیب و با صفا زده اینکست که بصحرای جبل و نیز از است

باز گشتند و منظر خوب و اردو جلی با روح و با سعادت چای خورده نماز خواندم صب بعد از شام ششم

از نزدیک جبهه نعلت و طمانچه اقبال اله و در فرستاده بود و مترن الملک حضور آورد و علی ممتاز بود و در